

مسئولیت انسان بودن

آیا آن شبنم را بر سینه‌ی پهنِ برگ، خوب دیده‌ای؟
انگار آغوش برگ به تماشای میهمانِ تک‌قطره‌ای نشسته و از راز بلبل که به تماشای گل است،
قصه‌ها برایش می‌گوید.

آیا آن قطره‌ی اشک در چشمِ یتیمی که خواهان نوازش دستت بر سرش است و تو محرومش
می‌کنی، دیده‌ای؟

آیا آن غصه که چون بغض در گلو، خانه کرده و صاحبش را می‌آزارد و با یک درد دل تو، شکسته
می‌شود، دیده‌ای؟

آیا آن گرفتاری که از عمق چشمانش، دستی بر آورده و به سوی تو دراز کرده، دیده‌ای؟

آیا جنس نگاه بی‌بضاعتی که در بازار به خریدار و فروشنده است، شناخته‌ای؟

آیا صدای ناله‌ی آن مرغ سحری که می‌گوید: «یک روز دیگر گذشت و تو بی‌خبری»، شنیده‌ای؟

آیا آن دست پینه‌بسته‌ای که در هر پینه‌ی آن، رنج سالیان نهفته، دیده‌ای؟

آیا فریاد دل زنی که امشب بر سفره‌اش، چیزی ندارد که برای فرزندانش بگذارد، شنیده‌ای؟

آیا آن معصومیت چشم دخترکی که از بی‌مادری به آسمان، خیره شده را دیده‌ای؟

ما در قبال این نگاه‌ها و صداها، مسئولیتی داریم به نام «انسان بودن»
چون او هم مخلوقی چون من و من هم مخلوقی چون اویم.

داریوش علی‌مهر

